

[عدم کتاب اصولی مدون در زمان ائمه معصومین 2](#_Toc505673049)

[اشاره اجمالی به مباحث علم اصول 2](#_Toc505673050)

[علم اصول در سه بخش مبتوان تقسیم کرد: 2](#_Toc505673051)

[مباحث الفاظ 2](#_Toc505673052)

[مباحث عقلی 3](#_Toc505673053)

[کشف مجعولات شریع 3](#_Toc505673054)

[مباحث مقدمی 3](#_Toc505673055)

[طریقه سیر بحث اصول و عدم لزم تغییر سبک مشهور 3](#_Toc505673056)

[امر ثانی: ابحاث وضع 4](#_Toc505673057)

[بحث اول: تعریف وضع 4](#_Toc505673058)

[صحت تقسیم وضع به تعیینی و تعینی به معنای مرحوم اخوند 5](#_Toc505673059)

[حقیقت کار واضع چیست؟ 5](#_Toc505673060)

**موضوع**: سیر بحث علم اصول /تدوین علم اصول /مقدمات علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

استاد درجلسه قبل ابتداء مختار خود را نسبت به تعریف علم اصول بیان فرمود و به این نتیجه رسیدند که تعریف مشهور را اختیار میکنیم ولی دو قید را به ان اضافه میکنیم یکی اینکه منظور از قواعد اصولی قواعدی است که صلاحیت کاربرد در تمام ابواب فقه را داشته باشد و دوم اینکه قواعد اصولی دارای اهمیت باشند. بعد به سراغ تدوین علم اصول و تطور ان رفتند و فرمودند که احساس نیاز به علم اصول در اهل سنت بیشتر بوده است و انها علم اصول را زود تر از شیعیان شروع کردند و در زمان شیخ طوسی علم اصول به عنوان مبدا تصدیقی فقه نوشته شد و بعد رفته رفته مباحث علم اصول زیاد شد و از جمله مناشی ازدیاد مباحث علم اصول هجمه ی اخباری ها به علم اصول بود و بعد بعضی از مباحث علم اصول در این علم شکل گرفت و بعضی از مباحث علم اصول قدیم یا حذف شد و یا مختصر شد و به جای ان بعضی از مباحث علم اصول تعمیق شد و بعضی نیز اضافه شد.

## عدم کتاب اصولی مدون در زمان ائمه معصومین

در جلسه قبل بحث شد که اهل تسنن چون احتیاج به علم اصول داشتند اول انها قواعد اصولی را ابداع کردند و اولین کسی که کتاب مدونی تالیف کرد شافعی است و بعضی که اصرار دارند که شیعیان مبدع قواعد اصولی بوده اند درست نیست و دلیلی نیز بر اثبات این مطلب ندارند. بله یونس بن عبد الرحمان کتابی دارد که در ان اختلاف احادیث را حل کرده است و این کتاب حدیثی است نه اینکه کتاب اصولی و فنی باشد. بعضی توهم کرده اند که کتاب هشام بن حکم اصولی بوده است و مباحث الفاظ را دارد در حالی که این مطلب درست نیست زیرا منظور از مباحث الفاظ در ان کتاب مربوط به مباحث لغوی است نه این که مباحث الفاظ رایج در علم اصول جدید باشد. در ذهن ما این است که هشام بن حکم یک رجل کلامی بوده است و کتابهایش مباحثی را از سنخ مباحث کلامی مطرح کرده است و این کتاب الفاظ نیز از این سنخ کتاب ها است و در ان کتاب بعضی از الفاظی را که موهم بعضی از مباحث اعتقادی غلط بوده است، انها را توضیح داده است نه اینکه مباحث ان مانند مباحث الفاظ رایج امروز بوده است. در زمان های قدیم رایج بوده است که در مورد معانی لغوی الفاظ کتاب مباحث الفاظ را مینوشتند ولی چون هشام بن حکم یک رجل کلامی بوده است بعید است که کتابش صرف معانی الفاظ نبوده است بلکه لغات خاصی بوده است. نه اینکه در ان کتاب مباحثی مانند امر ظهور در وجوب دارد و یا مباحث دیگر.

در نتیجه در زمان ائمه معصومین باب رحمت باز بوده است و دسترسی به ائمه بوده است فلذا نیاز به علم اصول نبوده است و به ان نپرداخته اند نه اینکه نقصی برای شیعیان باشد بلکه به خاطر عدم نیاز بوده است. و علم اصول یک علم آلی است نه اینکه یک فضیلت و نوری باشد که شیعیان از ان محروم شده باشند.

# اشاره اجمالی به مباحث علم اصول

## علم اصول در سه بخش مبتوان تقسیم کرد:

### مباحث الفاظ

1. مباحث عرفی: مثلا در بحث خطابات باید افهام عرف در نظر بگیریم فلذا قواعدی که در ارتکازات عرف است تعقیب شده است و دنبال شده است مثلا امر ظهور در وجوب دارد و شاهد اورده میشود به مثال های بین عبد و موالی. این مباحث همان تحلیل های عرفی است که با ضم یک سری منبهات به ان ها، منقح میشوند.

### مباحث عقلی

1. مباحثی است که به عرف مربوط نمیشود بلکه مباحث عقلی است که طرف نزاع این بحث اخباریها است و ابحاثی نظیر اجتماع امر ونهی و حسن و قبح عقلی و یا سیره عقلاء که در معاملات کاربرد بیشتری دارد در ان بحث میشود.

### کشف مجعولات شریع

1. این قسم مربوط به استظهار از ایات و روایت است مانند حجیت خبر واحد و حجیت اجماع و اصول عملیه و تعادل و تراجیح. که اصولی در این مباحث دنبال حجت شرعی به معنای عام است نه به معنای طریق استنباط قرار گرفتن باشد.

### مباحث مقدمی

1. به نظر ما علم اصول از این سه بخش خارج نیست هر چند که یک سری مباحث وجود دارد که جنبه مقدمی دارند مانند مباحث وضع و مباحث حقیقت و مجاز و غیره که داخل در این سه بخش نیست.« البته بحث مشتق داخل در یکی از این سه بخش است» مثلا حقیقت معنای اسمی و حرفی جیست؟ این یک بحثی است که ربطی به استظهارات ندارد ولی بعدا در بحث های دیگر به درد میخورد. اما بحث مشتق با بحث عام و خاص فرقی ندارد همان طوری که در بحث مشتق میگویند که مشتقات ظهور در تلبس به مبدا دارند یا خیر؟ این بحث با معنای لفظ کل فرفی ندارد اما دیگر رسم شده اشت که بحث مشتق را در مقدمه جا داده اند.

## طریقه سیر بحث اصول و عدم لزم تغییر سبک مشهور

اگر کسی بخواهد مباحث اصول را پی گیری کند میتواند مسائل علم اصول را در این سه بخش پایه گذاری کند ولی چون این تغییر سبک در سیر بحث فایده ندارد همان روش کفایه را پی گیری میکنیم که البته این سبک همان روش محقق حلی است که این سبک را ایشان پایه گذاری کرده است. و چون سبک خیلی مهم نیست بلکه مهم یاد گرفتن مطالب است لزومی ندارد که سبک را تغییر بدهیم. مثلا در تغییر سبک روش بحث مشهور، مرحوم محقق اصفهانی اصول علی نهج حدیث را خواسته بنویسد و تا مباحث الفاظ نیز پیش امده است ولی اجل او را مهلت نداد که ان را تمام کند. خصوصا که ما برای بحث از این مطالب نیاز به رجوع به افکار اصولیون سابق داریم و چون افکار انها طبق همان سبک مشهور است برای تسهیل در امر به همان سبک پیش میرویم. و ما طبق کتاب کفایه مباحث را بررسی میکنیم.

# امر ثانی: ابحاث وضع

## بحث اول: تعریف وضع

مرحوم اخوند فرموده است:[[1]](#footnote-1) « الوضع هو نحو اختصاص للفظ بالمعنى و ارتباط خاص بينهما ناش من تخصيصه‏» از کتاب کفایه به دست میاد که در تعریف وضع به دو معنا اشاره شده است: 1-معناى مصدرى يعنى قرار دادن، اختصاص دادن، نهادن، اعتبار كردن و ... كه فعل فاعل است و جهت صدور از فاعل در آن منظور شده و جنبه ارتباط داشتن به فاعل مطرح است.

2- معناى اسم مصدرى و استقلالى، يعنى نفس علقه و ارتباط و پيوندى كه فعلا ميان لفظ و معنى وجود دارد و قطع نظر از اينكه جاعل و واضعى اين علقه را ايجاد بكند يا نه، مشهور اصوليين وضع را به معناى مصدرى آن تفسير كرده و فرموده‏اند:

«الوضع جعل اللفظ بازاء المعنى و تخصيص اللفظ بالمعنى»يعنى وضع عبارتست از قرار دادن لفظ در مقابل معنى و اختصاص دادن لفظ به معنى ولى مرحوم آخوند از اين تعريف عدول نموده و معناى اسم مصدرى آن را لحاظ كرده و فرموده‏اند:«الوضع نحو اختصاص اللفظ بالمعنى و ارتباط خاص بينهما».

يعنى وضع عبارتست از نوع خاصى از اختصاص لفظى به معنائى و به عبارت ديگر، ارتباط و پيوند خاصى كه ميان لفظ و معنا وجود دارد و از شنيدن لفظ به معنى منتقل مى‏شويم.در بعض موارد از تخصيص و تعيين و تسميه و جعل فرد يا گروه معينى سرچشمه گرفته است. كه نامش «وضع تعيينى» است. فى المثل، مصنفين، مؤلفين يانويسندگان، كتاب يا مقاله‏اى نوشته و براى آن نامى انتخاب مى‏كنند و مى‏گويند: ما اين كتاب را به نام فلان نامگذارى كرديم. يا مخترعين و مبتكرين و مكتشفين چيزى را اختراع مى‏كنند و نامى براى مخترع و مصنوع خويش برمى‏گزينند و ... و بدنبال اين تسميه، ميان آن اسم و اين مسمّى ارتباطى محقق مى‏شود و آنها كه علم به وضع دارند از شنيدن لفظ به آن معنا منتقل مى‏شوند.در بعض موارد هم اين علقه مخصوص از كثرت استعمال سرچشمه مى‏گيرد، يعنى روز اول و دهم و صدم فلان لفظ در فلان معنا بطور مجازى و با رعايت قرينه استعمال مى‏شد ولى كم‏كم در اثر كثرت استعمال به پايه‏اى رسيد كه ذهن انسان با آن معنا انس و الفت گرفت، بگونه‏اى كه از شنيدن لفظ عند الاطلاق و بدون آوردن قرينه هم همان معنا به ذهن تبادر مى‏كند. مانند الفاظ صلاة و صوم و حج و ... كه وضع تعيينى ندارد و در تاريخ از زبان شارع مقدس اسلام و پيامبر مكرم «ص» نقل نشده كه فرموده باشند: انى سميت هذه العبادة بالصلاة ولى وضع تعيّنى داشته‏اند.

### صحت تقسیم وضع به تعیینی و تعینی به معنای مرحوم اخوند

از تقسيمات مسلم وضع آنست كه، وضع يا تعيينى است و يا تعينى (حال اگر ما مثل مشهور وضع را به معناى مصدرى گرفته و بگوييم:الوضع جعل اللفظ ... در اين صورت تقسيم مذكور صحيح نمى‏باشد، زيرا به اين معنا تنها قسم اول يعنى وضع تعيينى را شامل مى‏شود و قسم ثانى را شامل نيست. چون در وضع تعينى كه جعل و تخصيص و تعيينى وجود ندارد و چيزى نيست كه به جاعلى منتسب شود. و اين لازم قابل التزام نيست ولى طبق تعريف آخوند «ره» هر دو قسم را شامل است.زيرا، وضع آن علقه ويژه‏ايست كه ميان لفظ و معنا وجود دارد چه منشأ و علت آن وضع واضع باشد و چه كثرت استعمال. پس تعريف مرحوم آخوند جامع و صحيح است.

البته بعضی از علماء به طور تفصیلی وارد این بحث شده اند که ما انها را مطرح نمیکنیم مثلا دلالت الفاظ بر معانی ذاتی است یا غیر ان و در صورت غیر ذاتی بودن چه نوع تناسبی وجود دارد؟ هر چند که ذاتی بودن درست نیست و منشا دلالت جعل و اعتبار است.

### حقیقت کار واضع چیست؟

مرحوم اقای خویی[[2]](#footnote-2) تبعا از محقق نهاوندی [[3]](#footnote-3)مسلکی را ابداع کرده است که اثاری را بر ان مترتب کرده است و در محاضرات ان را توضیح داده است و ان مسلک تعهد است و ان عبارت است که متکلم هر وقت خواست که لفظی را بدون قرینه به مخاطب معنای ان لفظ را القا کند متعهد شده است ان لفظ را به کار ببرد. که در جلسه اینده بحث ان خواهد امد

1. [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج، ص9.](http://lib.eshia.ir/27004//9/وضع) [↑](#footnote-ref-1)
2. المحاضرات ج 1 ص 45 [↑](#footnote-ref-2)
3. تشریح الاصول ص 25 [↑](#footnote-ref-3)